

نقش جامعه‌ساز «هدایت به امر» امام در تفسیر المیزان

علی سروری مجد*

استادیار پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۱/۲۱)

چکیده

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد امام در کنار سایر خصوصیات، مانند نصب الهی، عصمت، وابستگی به علم الهی و ولایت، موضوع هدایت به امر است که در دو جای قرآن به آن اشاره شده است. علامه طباطبائی کلمه «امر» را در این آیات، امر تکوینی گرفته است و مراد از آن را تصرف در نفوس و امر ملکوتی می‌دانند. لذا سؤال اصلی مقاله این است که این نوع از هدایت چه نقشی در سازندگی جامعه ایفا می‌کند؟ پژوهش‌هایی که تا کنون درباره هدایت به امر در آثار علامه طباطبائی صورت گرفته، بیشتر ناظر به معناشناسی این کلمه بوده، اما نوآوری این مقاله تأکید بر نقش جامعه‌سازی این خصوصیت از ویژگی‌های امام است. روش تحقیق این مقاله به شیوه تحلیلی - توصیفی است و نتایج تحقیق با مراجعه به قرآن و روایات معتبر معصومین^(ع) و بیشتر با تکیه بر تفسیر المیزان حاصل شده است.

واژگان کلیدی: اسلام، امامت، جامعه، هدایت به امر، تفسیر المیزان.

* E-mail: Asoroorim@yahoo.com

مقدمه

سعادت و کمال گمگشته دیروز، امروز و فردای بشر است. در طول تاریخ، فیلسوفان، متفکران و مصلحان بشر در صدد حلّ این معما بوده و هستند. اسلام به عنوان کامل‌ترین دین با پشتوانه وحی الهی با طرح اندیشه امامت، راهی برتر را پیش پای انسان نهاده است. قرآن کریم آغاز امامت را از ابراهیم^(ع) قرار داده که پدر امت بسیار است: ﴿مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾ (الحج/ ۷۸) و ویژگی‌های خاصی هم برای امام برشمرده است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های امام که در آیات ۷۳ سوره انبیاء و ۲۴ سوره سجده بیان شده، «هدایت به امر» است. علامه طباطبائی ضمن تحلیل واژه‌های «هدایت» و «امر» مراد از «هدایت به امر» را تبیین فرموده‌اند. در این باره آراء گوناگونی در تأیید یا ردّ آن مطرح شده است. آنچه که در اینجا مورد نظر ماست، بررسی صحت و سقم دیدگاه‌ها نیست، بلکه توصیف نظر علامه در زمینه تأثیر «هدایت به امر» امام بر جامعه‌سازی مورد نظر اسلام است. نوآوری این مقاله تحلیل تأثیر این عنصر در هدایت و سعادت بشر و وصول به حیات طیبه قرآنی است. هدایت و دستگیری امام به عنوان انیس رفیق و پدر دلسوز امت است، چنان‌که امام رضا(ع) فرموده است: «الإمامُ الأَئیسُ الرَّفِیقُ وَ الوَالِدُ الشَّفِیقُ وَ الأَخُ الشَّقِیقُ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۰۰) و این مطابق ویژگی‌هایی است که علامه (ره) از قرآن استنباط کرده است و بدون آنها جامعه نیز به سعادت نمی‌رسد. امام به اراده و اذن پروردگار فراتر از نبی و رسول، تأثیر باطنی و ملکوتی بر نفوس گذارده، جامعه را هدایت می‌فرماید.

۱- هدایت به امر

هدایت از ماده «هدی» به معنای رشاد و هدایت یافتن، بیان و راهنمایی و ضد گمراهی است. همچنین در معنای آن گفته شده که عبارت از راهنمایی است به آنچه که ما را به مطلوب می‌رساند و یا پیمودن راهی است که به مطلوب می‌رساند (ر.ک؛ ابن‌عباد، ۱۴۱۱ق، ج ۴: ۴۳). راغب «هدایت» را به معنای راهنمایی همراه با لطف و مهربانی بیان کرده است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق: ۸۳۵).

در تفسیر المیزان هدایت به دو گونه کلی تقسیم شده است که عبارتند از: هدایت ابتدایی و هدایت تشویقی. هدایت ابتدایی نیز به دو دسته تقسیم شده است: هدایت تکوینی و هدایت تشریحی. آیاتی مانند ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه/ ۵۰) بیانگر هدایت

تکوینی و آیتی مانند ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (المائدة/۱۶) بیانگر هدایت تشریحی است و برای هدایت تشویقی نیز می‌توان به آیتی مانند ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾ (محمد/۱۷) اشاره کرد. اما واژه «هدایت به امر» که در دو جای قرآن آمده، از نظر علامه طباطبائی امری ملکوتی و تصرفی باطنی است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۷۳-۲۷۲).

۲- امام

طبق بیان راغب، «امام» در لغت به معنای «پیشوا» است. امام آن است که از وی پیروی و به وی اقتدا شود، خواه انسان باشد یا کتاب یا غیرآن، حق باشد یا باطل، و جمع آن «أئمة» است. (ر.ک؛ راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن: ۸۷).

ریشه این واژه «ا-م-م» و به معنای «قصد» یا «قصد با توجه خاص» است و این معنا در همه مشتقات آن محفوظ است. امام نیز کسی است که همواره مقصود و هدف حرکت و تلاش دیگران قرار گیرد (ر.ک؛ فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج ۱۲: ۲۲).

لفظ «امام» در قرآن به صورت مفرد و جمع در ۱۲ مورد استعمال شده است که برخی از آنها و نیز آیات متعدّد دیگر به موضوع امامت ارتباط دارد. واژه امام در قرآن با دو کاربرد آمده است: غیربشری و بشری. کاربرد غیربشری، مانند:

- لوح محفوظ: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ (یس / ۱۲).

- راه آشکار: ﴿فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ (الحجر / ۷۹). امام در اینجا به معنای «راه» است و ضمیر «إِنَّهُمَا» به خرابه‌های قوم لوط و صالح برمی‌گردد.

- تورات: ﴿وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ (هود / ۱۷ و الأحقاف / ۱۲)، به تورات امام

اطلاق شده است.

کاربردهای بشری نیز دو گونه است: حق و باطل. پیشوایان حق مثل: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ (الأنبياء/۷۳)؛ ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ (السنجد/ ۲۴)؛ پیشوایان

باطل مثل: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾ (القصص / ۴۱) و نیز ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾ (التوبة / ۱۲).

امام صادق (ع) درباره کاربرد واژه امامت بشری در قرآن اینگونه می‌فرماید: «إِنَّ الْأُمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِمَامَانِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا بَأْمَرَ النَّاسَ يُفْعَلُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ قَالَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۱۶).

در تفسیر آیه ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْامِهِمْ﴾ (الإسراء / ۱۷)، پیامبران الهی کتاب‌های آسمانی، نامه‌های اعمال و هرکس که در دنیا از او پیروی شود، بیان شده است (ر.ک؛ طبرسی، ۱۴۱۲ق، ج ۵: ۴۳۰-۴۲۹).

در آیه ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (البقره / ۱۲۴). مراد از امام، ابراهیم (ع) است و از ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ می‌فهمیم که امامی که خدا از او راضی است و امامی که امامت او را خدا می‌دهد، از ستمکاران برگزیده نمی‌شود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾.

در دیدگاه شیعه برای امامت تعاریف مختلفی بیان شده است که اینک به سه نمونه اشاره می‌شود:

الف) ریاست در امور دین و دنیا (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۷۷ و سید مرتضی، رسائل، ج ۱: ۵).

ب) ریاست در امور دین و دنیا به نیابت از پیامبر (ص) که این عقلاً واجب است، چرا که امامت لطفی است از جانب خدا و لازم است معصوم، منصوص و برترین افراد امت باشد (ر.ک؛ حلی، ۱۴۱۳ق: ۱۰-۱۲).

ج) امامت عبارت است از تحقق بخشیدن اهداف و برنامه‌های دین، اعم از حکومت به معنی وسیع کلمه و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت و همچنین تربیت و پرورش نفوس در ظاهر و باطن و این مقام از مقام رسالت و نبوت بالاتر است؛ زیرا نبوت و رسالت تنها اخبار از سوی

خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انذار است، اما در مورد امامت همه اینها وجود دارد به اضافه اجرای احکام و تربیت نفوس از نظر ظاهر و باطن. امامت به جعل الهی، معصوم، مؤید به تأییدات الهی عالم به جمیع علوم در معاش و معاد مردم و افضل اهل زمان به فضایل باطنی است، اعمال بندگان از علم او پوشیده نیست و هیچ گاه زمین از وجود او خالی نیست. البته روشن است که تعدادی از پیامبران، دارای مقام امامت نیز بوده‌اند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۷۵-۲۷۲).

از مجموع معانی ذکر شده، معنای سوم کامل‌تر و دقیق‌تر است.

مجموع تعریف‌هایی که متکلمان اسلامی بیان کرده‌اند، دو دسته است: تعریف‌های عام نبوت را در بر می‌گیرد و تعریف‌های خاص شامل نبوت نمی‌شود.

در تعریف خاص، قید نیابت از نبی یا خلافت از رسول نیز مشاهده می‌شود و به تعبیر علامه حلی «الإمامة رئاسة عامة في الدين والدنيا لشخص من الأشخاص نيابة عن النبي» (حلی، همان: ۶۶)؛ «الإمامة خلافة الرسول في إقامة الدين بحيث يجب إتباعه على كافة الأمة» (جرجانی، ۱۴۱۲ق، ج ۸: ۳۴۵ و نفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵: ۲۳۴).

سید مرتضی می‌نویسد: «آنچه که موجب نیاز به پیامبر (ص) می‌شود، مانند بیان شرایع، دعوت به طاعت پروردگار و سایر امور، موجب نیاز به کسی می‌شود که قائم مقام او در حفظ شریعت باشد که دارای عصمت و ایمن از اشتباه، سهو و کتمان باشد» (سید مرتضی، بی‌تا، ج ۱: ۱۷۸). از حضرت علی (ع) نقل است که فرمود: «به خدا منم امام مبین؛ حق را از باطل آشکار می‌کنم و این را از رسول خدا (ص) به ارث برده‌ام» (حلی، همان: ۶۶) و از حضرت رسول (ص) منقول است که درباره علی (ع) فرمود: «او امامی است که خدا در وی علم هر چیز را احصا کرده است» (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق: ۹۵).

علامه طباطبائی فرموده است: «این دو حدیث در صورت صحت هرگز تفسیر آیه نیستند، بلکه از بطن قرآن و اشارات آنند و مانعی نیست که خدا علم کتاب مبین را به کسی که بنده خالص و خاص خداست، بدهد و او بعد از رسول خدا (ص) سید موحدین است» (همو، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷: ۱۰۲).

از منظر تاریخی، مهم‌ترین و حساس‌ترین موضوع که مورد گفت و گوی مسلمانان قرار گرفت، امامت بود، چنان‌که گفته‌اند: «هیچ یک از آموزه‌های دینی در هیچ زمانی مانند امامت مورد بحث و نزاع واقع نشده است» (شهرستانی، بی‌تا، ج ۱: ۲۲).

امامت به هر دو معنای عام و خاص، «عهد الله» است، نه «عهد الناس». خدای سبحان در جواب ابراهیم خلیل (ع) که درباره امامت برای ذریه خود سؤال کرد، می‌فرماید: ﴿لَا يَنْبَأُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ یعنی امامت عهد الهی است و این عهد الهی فقط شامل شخص معصوم می‌شود. از اینجا معلوم می‌شود که هرگز از اختیارات مردم نیست که به میل خود وصی و امام را تعیین کنند. امام منصوب خداست، چنان‌که ابن عباس می‌گوید: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ قِيلاً وَ أصدقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثاً مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ رَبَّكُمْ جَلَّ جَلَالُهُ أَمَرَنِي أَنْ أُقِيمَ لَكُمْ عَلِيّاً عَلِماً وَ إماماً وَ خَلِيفَةً وَ وصِيّاً وَ أَنْ أَتَّخِذَهُ أَحاً وَ وَزيراً مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيّاً بَابُ الْهُدَى بَعْدِي وَ الدَّاعِي إِلَي رَبِّي وَ هُوَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ...» (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۱: ۳۱). پیامبر (ص) طبق این روایت می‌فرماید: خداوند تعالی مرا امر کرد تا علی (ع) را امام، خلیفه و وصی پس از خود قرار دهم. نیز امامان پس از امیرالمؤمنین (ع) هم به نصب الهی هستند و به انتخاب امام قبلی نیستند. عمرو بن اشعث می‌گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود: «أُتِرُونَ الْمُوصِيَّ مِمَّا يُوصِي إِلَيَّ مَنْ يُرِيدُ، لَا وَاللَّهِ وَلَكِنَّهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) رَجُلٍ فَرَجَلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَيَّ صَاحِبِهِ: امامت و وصایت پس از رسول خدا (ص) پیمانی الهی است که امامان به نصب الهی یکی یکی برگزیده می‌شوند تا امامت به صاحب آن منتهی گردد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۷۸ و مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳: ۷۰).

یا در جای دیگری کلینی از ابی بصیر نقل می‌کند که من نزد امام صادق (ع) بودم، اوصیاء یادآوری شدند و من نام اسماعیل، فرزند آن حضرت را بردم و ایشان فرمود: «لَا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا ذَاكَ إِلَيْنَا، مَا هُوَ إِلَّا إِلَى اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ) يُنَزَّلُ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ: نه والله ای ابامحمد! تعیین امام هرگز از اختیارات ما نیست که به میل خود وصی و امام را تعیین کنیم، بلکه مربوط به خداوند است که یکی را پس از دیگری تعیین می‌فرماید» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۷۷ و مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳: ۷۱).

۳- «هدایت به امر» امام

در دیدگاه علامه طباطبائی هدایت به امر که خدا آن را از شؤون امامت قرار داده، به معنای راهنمایی صرف نیست، چون خدای تعالی ابراهیم (ع) را وقتی امام قرار داد که سال‌ها دارای منصب نبوت بود و معلوم است که نبوت منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست. پس هدایتی که در منصب امام است، معنایی نمی‌تواند غیر از رساندن به مقصد داشته باشد (ر.ک؛ طباطبائی،

۱۳۷۴، ج ۱: ۲۷۲). البته این هدایت همواره با اختیار انسان‌ها همراه است تا خود انتخاب کنند. این هدایت هیچ گاه جبرآور نیست.

به گفته علامه آیه **﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾** (الأنبياء / ۷۳) بیان می‌کند، پیامبران ابراهیمی مانند اسحاق و یعقوب (علیهم‌السلام) را که همگان از صالحین هستند، امامان مردم قرار دادیم که به امر ما هدایت نمایند، خواه امر تشریحی و خواه امر ملکوتی که از آیه **﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾** (یس / ۸۲) و مانند آن استفاده می‌شود.

در این آیه همان طوری که فرستادن وحی فعل و ایحاء کارهای خیر به خداوند نسبت داده شده (الأنبياء / ۷۳)، جعل امامت و رهبری نیز به آن خداوند منسوب شده است: **﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...﴾** (ص / ۲۶). در این آیه نیز خلافت تشریحی حضرت داود (ع) به خداوند استناد یافته است، لذا معلوم می‌شود که رهبری آن پیامبر معصوم با نصب الهی بوده است: **﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾** (السجده / ۲۴)؛ یعنی برخی از بنی‌اسرائیل را که شایسته مقام رهبری بودند، به مقام امامت رسانده ایم و آنان را امام مردم قرار دادیم تا به فرمان ما مردم را هدایت کنند و سبب این صلاحیت، صبر و استقامت آنها در فرمان‌های الهی بود.

صلاحیت درونی را فقط خداوند می‌داند، لذا نصب پیشوایان اصلی به عهده اوست: **﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾** (الأنعام / ۱۲۴). چه بسا افرادی که به ظاهر صالح هستند و به باطن طالح؛ مانند **﴿وَإِتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ﴾** (الأعراف / ۱۷۵).

آیه‌الله جوادی آملی گوید: «اگر تعیین خلیفه و امام مخصوص خداوند نمی‌بود و دیگران هم می‌توانستند خلیفه و امام تعیین نمایند، حضرت موسی کلیم (ع) نصب آن را از خدای سبحان مسألت نمی‌کرد: **﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾** هَارُونَ أَخِي * اشدُّدْ بِهِ أُرْزِي * وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي (طه / ۳۱) و خداوند هم به عنوان اعلام اجابت خواسته او نمی‌فرمود: این خواسته تو را همانند سایر حاجت‌های تو اجابت کردم: **﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾** وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرَى (طه / ۳۶-۳۷)» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۸۳).

گاهی هدایت به خدای سبحان نسبت داده می‌شود: ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (البقره / ۲۱۳) و گاهی به غیر خدا، مانند اسناد آن به قرآن: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (الإسراء / ۹) و اسناد آن به پیامبران و اولیای الهی: ﴿وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (الأنبياء / ۷۳) و خصوص رسول اکرم (ص): ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (الشوری / ۵۲) و عالمان و شایستگان بشری: ﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ (الأعراف / ۱۵۹).

اسناد هدایت به خدا، اسناد آن به هادی اصیل و بالذات است، اما اسنادش به دیگران بالعرض است. در برخی آیات نیز به صراحت هدایت را از غیر خدا نفی و آن را برهانی می‌کند: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ بگو: آیا هیچ یک از معبودهای شما به سوی حق هدایت می‌کند؟! بگو: تنها خدا به حق هدایت می‌کند! آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند، برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود، مگر او را هدایت کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟! ﴿(یونس / ۳۵).

بنابراین، هادی بالذات خداست و نمازگزاران هنگام قرائت ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ هدایت را از او می‌طلبند و او که هادی بالذات است، به وسیله قرآن، پیامبر و اولیای او که نخست آنان را هدایت کرده، جامعه انسانی را هدایت می‌کند: ﴿...قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ...﴾ (المائده / ۱۶-۱۵).

کسی که مهتدی و بر محور حق نباشد، نمی‌تواند هادی دیگران باشد. به همین دلیل، درباره علی (ع) فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ» (حلی، ۱۹۸۲ م: ۲۲۵) و آنکه حق از او نشأت گرفته، سبب ظهور آن است (ر.ک؛ ابن طاووس، ۱۴۰۰ ق، ج ۱: ۱۰۳) و ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ (آل عمران / ۶۰).

امام نخست خودش مهتدی است، سپس هادی دیگران می‌شود، خدای سبحان منشاء حق و هادی بالذات است و همه نظام آسمان‌ها و زمین سربازان آماده اویند: ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (الفتح / ۴ و ۷). به خوبی می‌داند چگونه اشیاء و اشخاص را هدایت کند و چه کسانی را نخست مهتدی، سپس هادی دیگران قرار دهد: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ (الأنعام / ۱۲۴).

هادیانی که خداوند منصوب فرموده است و این پُست کلیدی و حسّاس را به آنان عطا فرموده، به جعل الهی به این مقام بار یافته‌اند و در حیطة‌ای قدم گذارده‌اند که هیچ بشری جز آنان حق ورود به آن را ندارد. در واقع، «خداوند درباره پیشوایان و هادیان شریعت می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا هِمَّ أُمَّةٍ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (الأنبياء / ۷۳). جمله «وَجَعَلْنَا هِمَّ» نشان می‌دهد که امامان و رسولان الهی نیز هدایت استقلالی ندارند، بلکه آن را از خدای سبحان گرفته‌اند. از عبارت «بِأَمْرِنَا» نیز استفاده می‌شود که هدایت آنان نسبت به دیگران بر مدار اراده و امر خداوند است» (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۷۶-۷۷).

آیات ۷۳ سوره انبیاء و ۲۴ سوره سجده هدایت به امر را از اختصاصات امامان بیان فرموده است، نه آنانکه صرفاً نبی یا رسول بوده‌اند.

علامه طباطبائی می‌فرماید: «امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقامات خود راهنمایی می‌کند، هم‌چنان‌که پیغمبر دلیلی است که مردم را به سوی معتقدات حق و اعمال صالح راه می‌نماید، البته بعضی از اولیای خدا تنها پیغمبرند و بعضی تنها امام‌اند و بعضی دارای هر دو مقام هستند؛ مانند ابراهیم و دو فرزندش» (طباطبائی، همان، ج ۱۴: ۴۲۹).

تعبیر به «یهدون» به صورت فعل مضارع و هم‌چنین جمله «یوقنون» آن هم به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار این دو وصف در طول زندگی آنها است، چراکه مسأله رهبری الهی لحظه‌ای از مشکل خالی نیست و هرگاه شخص رهبر و پیشوای مردم با مشکل جدیدی روبه‌رو می‌شود که باید با نیروی یقین و صبر و استقامت دائمی به مبارزه با آن برخیزد و خط هدایت به امر الهی را تداوم بخشد: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ (السجده/ ۲۴).

آن مشکل‌هایی که بر سر راه حضرت ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر اسلام (علیهم‌السلام) وجود داشت، جز با اعتقاد راسخ به نصرت و هدایت پروردگار قابل حل نبود. این خط امامت تا جانشینان پیامبر اکرم (ص) همراه با استقامت و امید به یاری الهی و دستگیری از پیروان امامت استمرار می‌یابد.

«قابل توجه اینکه مسأله هدایت را مقید به «امر الهی» می‌کند، و می‌فرماید: ﴿يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ و مهم در امر هدایت همین است که از فرمان الهی سرچشمه گیرد، نه از امر مردم و خواهش و تمنای دل، یا تقلید از این و آن (ر.ک؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱۷: ۱۶۶).

همچنین از آیه ۲۴ سوره سجده چنین استفاده می‌شود که مؤمنان، مبلغان و معلمان علوم دینی آشنا با درس و بحث از علوم الهی، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر دارند، اما آنان که علم و دانش آنها وابسته به علم الهی است و از علم‌الوراثه برخوردارند، به تعبیر علامه طباطبائی هدایت به امر ملکوتی می‌کنند (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۹۱: درگاه ارتباط شیعی و همان، ۱۳۸۹: درگاه ارتباط شیعی).

امام هدایت‌کننده‌ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد، هدایت می‌کند. پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایت است که امام در اعمال مردم دارد و هدایت او چون هدایت انبیاء و رسولان و مؤمنان صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه و بالأخره صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۷۳-۲۷۲).

قرآن کریم که هدایت امام را هدایت به امر خدا، یعنی ایجاد هدایت دانسته، درباره هدایت انبیاء و رسل و مؤمنین و اینکه هدایت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است، می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ، إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ، فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (ابراهیم/ ۴) و درباره راهنمایی مؤمن آل فرعون فرموده است: ﴿وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾ (المؤمن/ ۳۸) و نیز درباره وظیفه عموم مؤمنین فرموده است: ﴿قُلُوا لَا نَقْرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (التوبه/ ۱۲۲).

علامه طباطبائی می‌فرماید: «کسی نگوید چرا امر در آیات ۷۳ انبیاء و ۲۴ سجده را به معنای ارائه طریق نگیریم، برای اینکه ابراهیم (ع) در همه عمر این هدایت را داشت» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۷۳-۲۷۲).

باطن دلها و اعمال و حقیقت آن بر امام مکشوف است. امیرالمؤمنین (ع) در وصف امامان می‌فرماید: ﴿أُمَّةٌ يُفْتَدَى بِهِمْ وَ هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ هُمْ الَّذِيْنَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمَهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾ (کلینی، ۱۴۰۷، ق، ج ۸: ۳۹۱).

با در نظر گرفتن این حقیقت به خوبی می‌فهمیم که جمله «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» دلالتی روشن دارد بر اینکه آنچه که امر هدایت بدان تعلق می‌یابد، عبارت است از دلها و اعمالی که به فرمان دلها از

اعضاء سر می‌زند، پس امام کسی است که باطن دلها و اعمال و حقیقت آن پیش رویش حاضر است و از او غایب نیست، گویی هر کس هر چه انجام می‌دهد، در پیش روی امام است. همچنین امام مهیمن و مشرف بر هر دو راه، یعنی سعادت و شقاوت است و خدای تعالی در این باره می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ (الإسراء ۷۱) که منظور از این امام، امام حق است نه نامه اعمال.

به حکم آیه ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ امام حق در روزی که باطن‌ها ظاهر می‌شود، مردم را به طرف خدا سوق می‌دهد، همچنان که در ظاهر و باطن دنیا نیز مردم را به سوی خدا سوق می‌داد و آیه شریفه علاوه بر این نکته این را نیز از کلمه «كُلَّ أَنَسٍ» می‌فهماند: «پست امامت پستی نیست که در دوره‌ای از دوره‌های بشری و عصری از اعصار از آن خالی باشد، بلکه در تمام ادوار و اعصار باید وجود داشته باشد، مگر اینکه نسل بشر به کلی از روی زمین برچیده شود» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۷۳).

از آیه ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى؟﴾ (یونس / ۳۵). دو نتیجه به دست می‌آید: اول اینکه امام باید معصوم از هر ضلالت و گناهی باشد و نیازمند هدایت کسی جز خدا نباشد.

آیه شریفه ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ، وَإِقَامَ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ، وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾ (الأنبياء / ۷۳) نیز بر این معنا دلالت دارد، چون می‌فهماند عمل امام هر چه باشد، خیرهایی است که خودش به سوی آنها هدایت شده، نه به هدایت دیگران، بلکه به هدایت و تأیید الهی. همچنین عکس نتیجه اول نیز به دست می‌آید و آن اینست که هر کس معصوم نباشد، نیازمند امام و هادی به سوی حق خواهد بود.

۵- جامعه

واژه «جامعه» معانی لغوی و اصطلاحی دارد. در لغت به معنای گرد آمدن، فراهم آمدن، نزدیکی جسمی به جسم دیگر یا چندین جسم به یکدیگر و سازگاری کردن است (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۰۴۹). «جامعه» مؤنث جامع و اسم فاعل از کلمه «جمع» و در لغت به معنای «جمع‌کننده، طوق، غل، گرد آورنده و غلی که بر گردن و دست نهند» آمده است (ر.ک؛ همان، ج ۵: ۷۳۹۸). در زبان عربی واژه «مجتمع» و در زبان فارسی «جامعه» به کار می‌رود و به معنای گروهی از

انسان هاست که در سرزمینی ساکن هستند و حکومتی واحد دارند (ر.ک؛ تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام، ۱۳۸۷: ۳۴).

اجتماع در اصطلاح جامعه‌شناسان و فیلسوفان این رشته، هیأت و ترکیبی است از اشخاص موجود، اما جامعه به وضع و حالت انسان‌ها یا حیوان‌هایی گفته می‌شود که بر پایه قانونی مشترک زندگی کنند. جامعه‌شناسان و حکمای اسلامی در بحث حکمت عملی و اخلاق، موضوع اجتماع را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند و فارابی، بوعلی سینا، خواجه نصیر و دیگر فلاسفه مسلمان در آثار خویش به مفهوم اجتماع اشاره کرده‌اند.

۵-۱) جامعه در تعریف غربیان

لوکرس می‌گوید که جامعه یک ابداع انسانی است و هابز معتقد است که جامعه نتیجه قراردادی است که بر اثر جنگ دائمی پدید آمده است (ر.ک؛ همان). بوتومور می‌گوید: «اینکه چگونه باید جامعه را تعریف کرد یا به معنای دیگر، حدود یک ساخت اجتماعی خاص را معین سازیم، موفق نشده‌ایم» (بوتومور، ۱۳۵۷: ۱۲۴). موریس دوورژه - جامعه‌شناس فرانسوی - و بسیاری دیگر از جامعه‌شناسان با هم در تعریف «جامعه» همداستانند (ر.ک؛ دوورژه، ۱۳۷۵: ۳)، اما برخی از جامعه‌شناسان آن را از حیث غایت‌شناسانه تعریف کرده‌اند و گفته‌اند که به احوال گروهی از انسان‌ها یا حیوانات اطلاق می‌شود که با قانونی مشترک زندگی می‌کنند تا به هدفی معین برسند. آنان بر این باورند که هر فردی از جامعه برای دیگری به وجود آمده است، همانند زنبورهای عسل که زندگی فردی برای آنها مقدور نیست.

طرفداران نظریه اصالت فرد معتقدند که جامعه پدیده‌ای جز مجموعه‌ای از پدیده‌های فردی نیست، ولی عده‌ای عقیده دارند که جامعه به مثابه یک ارگانیسم است، همانند ارگانیسم بدن انسان که اجزاء با هم هدف معینی را دنبال می‌کنند. گروهی گفته‌اند جامعه به دسته‌ای از مردم گفته می‌شود که برای نیل به هدف عام‌المنفعه تعاون دارند و بعضی گفته‌اند جامعه گروهی از مردمندها که با اشتراک هم می‌کوشند وسایل زندگی خویش را تأمین کنند و نسل خود را ادامه دهند و برخی در تعریف جامعه، هدف فرهنگی را لحاظ و آن را چنین تعریف کرده‌اند: «جامعه دسته‌ای از مردمندها که دارای فرهنگ واحدی هستند» (کینگ، ۱۳۵۵: ۴۸).

۵-۲) جامعه در تعریف مسلمین

برخی چون خواجه نصیرالدین طوسی معتقدند که واژه انسان از ریشه «أنس» است؛ یعنی خصلت طبیعی او زندگی با هم‌نوعان است و ریشه تمدن، مدینه است؛ بدین معنا که زندگی اجتماعی جز از طریق تعاون امکان‌پذیر نیست (ر.ک؛ شریف، ۱۳۶۲: ۸۹۴ و طوسی، ۱۳۷۴: ۱۴۰). او ناچار است که در جامعه برای رفع نیازهای خویش با هم‌نوع خود زندگی کند. البته این نگاه طبیعی بودن حیات اجتماعی انسان را تأیید می‌کند.

واژه «تمدن» نیز از ریشه «مدینه» آمده که معنای گرایش به شهرنشینی را می‌رساند. البته این گرایش شاخصه‌هایی دارد که همواره در حال گسترش و پیشرفت است و زندگی را از حالت ساده زیستی به حالت پیچیده درآورده، پیچیده‌تر نیز می‌کند. در لغت عرب به جای «تمدن» از کلمه «حضارت» استفاده می‌کنند در مقابل کلمه «بداوت». حضارت از «حضر» به معنای حضور در شهر و بداوت از «بدو» به معنای زندگی ابتدایی است. بنابراین، زندگی متمدن به معنای حیات اجتماعی سازمان یافته است. به تعبیر استاد مصباح یزدی، مدینه با این تعریف جامعه کاملاً منطبق است: «جامعه واحد، مجموعه‌ای است از انسان‌ها که با هم زندگی می‌کنند، کارهایشان مستقل و مجزا از هم نیست، بلکه تحت یک نظام تقسیم کار با هم مرتبط است و آنچه از کار جمعی ایشان حاصل می‌آید، در میان همه آنان توزیع می‌شود» (مصباح یزدی، ۱۳۶۸: ۸۹).

۵-۳) تفاوت جامعه و اجتماع

هنوز جامعه‌شناسان نتوانسته‌اند تعریف دقیق از «جامعه» ارائه کنند، ولی از مجموع تعریف‌ها برای «جامعه» و «اجتماع» می‌توان تفاوت‌های زیر را برشمرد:

- ۱) «جامعه» وضع و حالت انسان‌ها یا حیوان‌هایی را گویند که بر اساس قانون مشترک زندگی می‌کنند، اما اجتماع صرف گرد آمدن و نزدیکی دو یا چند چیز را گویند.
- ۲) جامعه انسانی می‌تواند بر اساس اراده انسان‌ها حالات و اقسام متعددی داشته باشد، اما اجتماع لزوماً چنین نیست.
- ۳) جامعه از اعضای شکل گرفته است و دارای هدف مشخص است، لیکن جمع شدن افراد مختلف و اجتماع کردن آنان چه بسا هدف معینی نداشته باشد.
- ۴) مطابق تعریف برخی از جامعه‌شناسان، جامعه ابداعی انسانی است که بر اساس قراردادهای جمعی شکل می‌گیرد، اما لازم اجتماعی بودن گروه چنین نیست.

واژه «مدنی» منسوب به «مدینه» است که ترجمه کلمه polis یونانی است. ماکس وبر شهر را دارای این نشانه‌ها می‌داند: برج و بارو، بازار، دادگاهی مستقل و دارای حداقل قوانین مستقل، اتحاد و اشتراک نسبی، حداقل استقلال داخلی جزئی و قدرت اداره امور (وبر، ۱۳۷۳: ۸۷).

بنابراین، بهترین تعریف که برای جامعه می‌توان استنباط کرد، این است که جامعه به اجتماع انسان‌ها گفته می‌شود که بر پایه هدف و قانون مشترک زندگی می‌کنند.

۶- نقش جامعه‌ساز امام

علامه طباطبائی هدف جامعه اسلامی را نیکبختی واقعی و قرب و منزلت در پیشگاه خدا می‌داند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۸۸: ۶۶) و لازمه آن را رعایت قانون اسلام و تبعیت از رسول خدا (ص) و جانشینان منصوب از جانب خداوند (امامان) برمی‌شمرد (ر.ک؛ همان: ۱۳۶-۱۲۹).

امامت از حضرت ابراهیم (ع) آغاز و در ذریه پاک و مطهر او که از هر گونه رجس و ظلم مبرا بوده‌اند، با اراده و نصب الهی استمرار یافته است. این مقام حتی شامل شخصیت بزرگ و تاریخی حضرت نوح (ع)، شیخ‌الأنبیاء (ر.ک؛ سیوطی، الاتقان، ج ۴: ۶۸) که به تعبیر قرآن ناصح امین (ر.ک؛ هود/ ۲۷، ۷۱، ۱۰۷) و عبدشکور است (ر.ک؛ الإسراء/ ۳) تعلق نگرفت. حضرت نوح (ع) صرفاً به ابلاغ رسالت الهی پرداخت، اما امامت ابراهیم (ع) و شخصیت‌های پس از او ناظر به اداره جامعه و هدایت به امر است. امام به دلیل وظیفه هدایت‌گری امت، عهده‌دار تربیت نفوس هم از طریق بیان و عمل است و هم از طریق تصرف در نفوس (در قالب هدایت به امر). امام به دلیل دارا بودن عنصر هدایت به امر از امور غیبی مردم باخبر است تا بتواند به وظیفه هدایتگری خود عمل کند. به دو نمونه از این دست اشاره می‌شود:

شخصی نقل می‌کند در زمان امام صادق (ع) نسبت به کنیزکی تعرضی کرده بودم. فردای آن روز به حضور امام (ع) رسیدم. فرمود: توبه کن! «تُب مِمَّا صَنَعَتِ الْبَارِحَةَ!» (صقار، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۴۲) امام به دلیل آگاهی بر احوال و اخبار مردم و به استناد احادیث عرض اعمال به حضور امام (ع) می‌خواهد دستگیری و هدایت کند. گرچه آنان در انجام توبه و اصلاح خود مختارند و مجبور نیستند.

علی بن ابی حمزه می‌گوید: «من دوستی از نویسندگان بنی امیه داشتم. وی به من گفت: از امام صادق (ع) برای من اجازه ملاقات بگیر! از امام (ع) برای وی اجازه ملاقات گرفتم. وقتی بر امام

(ع) وارد شد، گفت: فدایت گردم! من در دیوان این قوم (بنی‌امیه) نویسنده بودم و از دنیای آنها مال فراوانی به چنگ آوردم و در جمع‌آوری آن رعایت حلال و حرام را نکردم. امام (ع) فرمود: اگر بنی‌امیه کسانی را نمی‌یافتند که برایشان بنویسند و مالیات بگیرند و از سوی آنان بجنگند و در اجتماع ایشان حضور یابند، حق ما را از ما نمی‌گرفتند و اگر مردم آنان را به آنچه داشتند، رها می‌کردند، جز آنچه در اختیار داشتند، چیزی به دست نمی‌آوردند. آن جوان عرض کرد: فدایت گردم! آیا برای من راه نجاتی از این وضع هست؟ امام (ع) فرمود: اگر به تو بگویم، انجام می‌دهی؟ جوان گفت: انجام می‌دهم! امام (ع) فرمود: از همه آنچه در دیوان بنی‌امیه به دست آورده‌ای، خود را نجات ده. هر کس را می‌شناسی، مالش را به وی باز می‌گردانی و هر کس را نمی‌شناسی، صدقه می‌دهی و من برای تو از جانب خدا بهشت را ضمانت می‌کنم».

علی بن ابی‌حمزه می‌گوید: آن جوان مدت طولانی سکوت کرد و آنگاه گفت: حتماً انجام می‌دهم، فدایت گردم! آن جوان همراه ما به کوفه بازگشت و هر چه روی زمین داشت، از خود جدا کرد، حتی لباسی را که پوشیده بود، پرداخت کرد. ما نیز هزینه زندگی او را میان خود تقسیم کردیم و لباسی برای وی خریدیم و همراه نفقه‌اش برایش فرستادیم. چند ماه بیشتر از این وضعیت نگذشت که بیمار شد و ما به عیادت او می‌رفتیم تا اینکه یک روز پیش وی رفتیم، در حالی که او در حال جان‌کندن بود. با دیدن من چشمانش را باز کرد و به من گفت: ای علی! به خدا سوگند! مولایت به پیمان خود با من وفا کرد و آنگاه جان سپرد. ما او را به خاک سپردیم. آنگاه من نزد امام صادق (ع) رفتم. وقتی که چشم امام (ع) به من افتاد، فرمود: ای علی! به خدا سوگند ما به پیمان خود با دوستت وفا کردیم!

به امام (ع) عرض کردم: درست است؛ فدایت شوم! به خدا سوگند وی نیز هنگام مرگ از این موضوع خبر داد» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۰۶؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۳۳۱ و بروجردی، ۱۳۸۶ق، ج ۲۲: ۵۵۱).

مقام هدایت به امر امام ایجاب می‌کند هر آن که را زمینه خیر و نیکی در او فراهم است، دستگیری کند و به کمال برساند، اگرچه زمانی دستیار ظالمان بوده باشد یا حتی اگر امام در آن شهر ساکن نباشد و یا حتی اگر از دیدگان مردم غایب باشد! امام پناهگاه مردم و مایه استواری، کرامت و سعادت آنان است (ابن‌طاووس، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۵۱۲).

از امام صادق (ع) در زیارت اربعین و در وصف امام (ع) نقل شده است: «أَعْطَيْتَهُ مَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِكَ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ فَأَعْدَرَ فِي الدَّعَاءِ وَ مَنَحَ النَّصْحَ وَ بَدَّلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لَيْسَتْ تَقْدَرُ

عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۱۱۳). امام (ع) وارث پیامبران و هادی خلق برای نجات از جهالت و سرگردانی ضلالت است. از سویی، قرآن در وصف انبیاء الهی می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ: مَا أَنهَا رَا بِا خَلُوصِ وَبِزَهَاي خَالِصِ كَرْدِيمِ وَ آن يَادَاوَرِي سَرَايِ آخِرْتِ بُوْدِ﴾ (ص / ۴۶). بنابراین، امام همواره از فیض و رحمت دائمی الهی برخوردار است و یکی از مهم‌ترین اقدام‌های او دستگیری مردم برای یادآوری و راهیابی به منزل حقیقی خویش است. امام جامعه را از طریق ساختن تک‌تک افراد به تکامل و تعالی می‌رساند، چرا که به تعبیر قرآن، احیای یک نفر نقش تعیین‌کننده در احیای جامعه دارد: ﴿...وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَاَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيْعًا...﴾ (المائدة / ۳۲). البته علامه از نقش تأثیرگذار جامعه بر فرد نیز غافل نمی‌شود و می‌گوید: «اسلام مهم‌ترین احکام، دستورها و قانون‌گذاری‌های خود، مانند حج، نماز، جهاد، انفاق و بالأخره تقوای دینی را بر اساس جامعه استوار کرده است» (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۶۶).

لازم به ذکر است به تعبیر علامه (ره)، به دلیل آیه ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اَنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ﴾ (الإسراء / ۷۱)، برخوردار از امام مختص گروهی خاص از مردم نیست، بلکه همه مردم در همه اعصار از امام حق و حجت الهی برخوردارند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۷۴)، مشروط بر آنکه از وجود او بهره ببرند و تابع محض باشند، چرا که لازمه دوستی و محبت نسبت به پروردگار، تبعیت از فرستادگان اوست (آل عمران / ۳۱).

نتیجه‌گیری

پیشرفت و تعالی جامعه بشری نیازمند هدایت منبع فیاض و خالق هستی است؛ همو که با ربوبیت خود جهان را به کمال و سعادت هدایت می‌کند و متصف به اسم «هادی» است. اوست که به دلیل آیه ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...﴾ (الإسراء / ۷۰) انسان را بر بسیاری از مخلوقات برتری داد و به او عنصر اراده و اختیار بخشید تا بتواند با بهره‌مندی از تعالیم فرستادگان و اولیای الهی راه کمال و سعادت را انتخاب کند. فرستادگان الهی به عنوان مظاهر اسم «هادی» برای افاضه این فیض از ابزارهای لازم برخوردارند. خدایی که مختصات و نیازهای ضروری هر موجودی را می‌داند، چه نیازهای مادی و چه معنوی (هود / ۶)، نیازهای هدایتی انسان را نیز به حد کمال تأمین می‌کند. یکی از این نیازهای هدایتی فرستادن شخصیت‌های والامقامی است که به درجه امامت رسیده باشند؛ امامتی که از ابراهیم (ع) آغاز گردید و با همین هدف هدایت، تزکیه و تعلیم بشر ظهور پیدا

کرد تا بندگان صالح خدا با حُسن اختیار خود از جهالت و ضلالت برهند و به کمال و سعادت راه یابند.

مهم‌ترین ویژگی که در امامت نهفته است و بشر را بهتر به سرمنزل مقصود واصل می‌کند، عنصر «هدایت به امر» است. به تعبیر علامه طباطبائی^(۶) در المیزان، «امامت از نظر باطن یک نحوه ولایت است که امام در اعمال مردم دارد و هدایت او چون هدایت انبیاء و رسولان و مؤمنان صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظهٔ حسنه و بالأخره صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است». با این فرض، فرد و جامعه تحت تأثیر امری ملکوتی و مراقبت رحمانی از طریق واسطهٔ فیض پروردگار یعنی امام قرار دارند تا اگر بخواهند با حسن اختیار خود از این فیض ملکوتی برخوردار شوند. انس و ارتباط دائمی و تبعیت محض فرد و جامعه از امامت ضامن تحقق این موهبت الهی و هدایت خاص پروردگار است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید. (۱۴۰۴ق). *شرح نهج البلاغه*. قم: کتابخانهٔ آیه‌الله مرعشی.
- بروجردی، سیدحسین. (۱۳۸۶ق.). *منابع فقه شیعه (ترجمهٔ جامع احادیث الشیعه)*. تهران: فرهنگ سبز.
- بوتومر، تی‌بی. (۱۳۵۷). *جامعه‌شناسی*. ترجمهٔ حسن منصور و حسن حسینی. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- تفتازانی، سعدالدین. (۱۴۰۹ق.). *شرح المقاصد*. قم: منشورات الشریف الرضی.
- جرجانی، میر سیدشریف. (۱۴۱۲ق.). *شرح المواقف*. قم: منشورات الشریف الرضی.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). *سرچشمهٔ اندیشه*. ج ۱. قم: اسراء.
- _____ . (۱۳۸۷). *هدایت در قرآن*. قم: اسراء.
- _____ . «تفسیر قرآن کریم». *درگاه ارتباط شیعی*: www.Ishia.ir: ۱۳۹۱/۱۲/۲۷.
- _____ . «تفسیر قرآن کریم». *درگاه ارتباط شیعی*: www.Ishia.ir: ۱۳۸۹/۰۹/۰۳.
- حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳ق.). *الباب الحادی عشر*. قم: مکتبهٔ الأعلام.

- _____ . (۱۹۸۲م). *نهج الحق و كشف الصدق*. بيروت: دار الكتاب اللبناني.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت نامه دهخدا*. تهران: مؤسسه لغتنامه دهخدا.
- دوورژه، موریس. (۱۳۷۵). *روش های علوم اجتماعی*. ترجمه خسرو اسدی. تهران: امیرکبیر.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۶ق). *مفردات الفاظ القرآن*. بيروت: دارالعلم.
- ابن طاووس، علی بن موسی. (۱۴۰۰ق). *الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف*. ۲ جلد. قم: خیتام.
- _____ . (۱۴۰۹ق). *اقبال الأعمال*. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- سید مرتضی، علی بن حسین. (بی تا). *رسائل*. بيروت: مؤسسه التور.
- سیوطی، جلال الدین. (۱۴۱۱ق). *الاتقان فی علوم القرآن*. قم: زاهدی.
- شریف، میرمحمد. (۱۳۶۲). *تاریخ فلسفه در اسلام*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شهرستانی، عبدالکریم. (بی تا). *الملل و النحل*. ج ۱. بيروت: دار المعرفه.
- ابن عباد، صاحب اسماعیل. (۱۴۱۱ق). *المحیط فی اللغة*. ج ۴. بيروت: عالم الكتاب.
- ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی. (۱۳۶۲). *الأمالی*. تهران: کتابخانه اسلامی.
- _____ . (۱۴۰۳ق). *الخصال*. قم: اسلامی.
- صفار، محمد بن حسن. (۱۴۰۴ق). *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)*. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۷۴). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: اسلامی.
- _____ . (۱۳۸۸). *روابط اجتماعی در اسلام*. ترجمه محمدجواد حجّتی کرمانی. به کوشش سید هادی خسروشاهی. تهران: اطلاعات.
- طبرسی، علی بن حسن. (۱۳۷۷). *تفسیر جوامع الجامع*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- طبرسی، حسن بن فضل. (۱۴۱۲ق). *مکارم الأخلاق*. قم: الشریف الرضی.
- طوسی، خواجه محمد بن محمد. (۱۳۷۴). *اخلاق ناصری*. تهران: سخن.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). *تهذیب الأحکام*. تحقیق خراسان. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). *الکافی*. ج ۸. تهران: دار الکتب الإسلامیه.

- کینگ، ساموئل. (۱۳۵۵). *جامعه‌شناسی*. ترجمه مشفق همدانی. تهران: امیرکبیر.
- تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام*. (۱۳۸۷). پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. تهران: سمت.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق.). *بحار الأنوار؛ الجامعة لدرر أخبار أئمة الأطهار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۶۸). *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- وبر، ماکس. (۱۳۷۳). *شهر در گذر زمان*. ترجمه شیوا کویانی. تهران: انتشار.

